

ویراستاری از نگاه مقابل

محمود حدادی

با نگاه به شرایط امروز نشر (شرایطی که به مفهوم تنگنایی از پس تنگناست)، شاید کمتر مترجمی پیدا شود که در روند چاپ ترجمه‌ای از ترجمه‌هایش بر سر ویراستاری آن با این ناشر یا آن ویراستار، اختلاف رأی نیافته باشد، آن هم بر سر مسائلی که ای بس باید ملاک و معیار عام، حتی بدیهی‌شان دانست؛ با این حال نه تنها بدیهی نیستند، بلکه استناد به آن‌ها حتی غرابت‌انگیز هم هست.

درست است، مطلب حاضر در نقد ویراستاری است، در آسیب‌شناسی آن. منتها مترجمی که به نقد ویراستاری می‌پردازد، ممکن است با این اتهام روبه‌رو شود که ترجمه خود را خالی از عیب و بی‌نیاز از ویرایش می‌داند. پس در ابتدا سخنی در رد این اتهام، سخنی که از قضا چکیده‌اش تأکید بر ضرورت ویراستاری است و از این رو تأکید بر ضرورت نقد آن هم:

زبان از نگاه پدیدارشناسی حاصل اجتماع است، حاصل گفت‌وگو؛ و ذاتی متکی بر مخاطب دارد. ولی هنگامی که مؤلف یا مترجم در گوشه‌ای می‌نشیند و قلم و کاغذی به دست می‌گیرد، در شرایطی «غیرطبیعی» یعنی بدون مخاطب است که زبان را به کار می‌برد، در نتیجه از بازخورد اجتماعی متن خود هنوز خبر ندارد. بزرگان ادب در رفع این مشکل کهن چه امکاناتی در اختیار داشته‌اند؟ چه کار می‌کرده‌اند که متن‌هاشان پیش از چاپ از انزوا دربیاید و به رأی مخاطب برسد؟

- گوته کیبر لشکری منشی، مشاور و دوست داشته است، از جمله شیلر آسمانی را؛ گذشته از هومبلد فیلسوف.

- تولستوی محفلی همیشگی از خوانندگان آشنای خود را داشته است.

- توماس مان در هر میهمانی دست‌نوشته‌هایش را برای میهمانان خود می‌خوانده است. نیز دختر ارشدش منشی و مشاور همیشگی او بوده، علاوه بر این که آقای فیشر،

ناشر آثارش - به گواهی مکاتباتش با توماس مان - خود جستارنویس و ادیبی صاحب نظر بوده است.

- هاینریش مان در نشست‌های فرهنگی - کارگری کتابخوانی می‌کرد.

- نویسندگان جوان آلمانی بعد از جنگ جهانی دوم گروه صنفی بزرگی تشکیل دادند با نام گروه چهل و هفت، تا بتوانند جایی که همه زیرساخت‌های فرهنگی در پی جنگ نابود شده بود و رابطه نسل جوانان با پدران قطع، در ارزیابی آثار خود از آراء همدیگر بهره ببرند مثال آیا باز هم بیشتر و مجاب‌کننده‌تر؟

پس سخن نه بر سر نفی، که بر سر ضرورت ویراستاری است. این ضرورت در شرایط امروز محسوس‌تر هم می‌شود، چون در نبود همه آن فرصت‌های فرهنگی که در بالا یاد شد، فرصت‌هایی که از جمله زمینه همکاری میان مترجمان را می‌تواند که فراهم آورد، ویراستار آخرین گزینه برای مترجم در راه رسیدن به بازخورد اجتماعی از کار خود است.

از این رو بار دیگر و در چیکده‌ای نموداری:

- ترجمه بدون ویرایش، متنی منزوی است.

- این که بخواهیم متنی منزوی را مستقیم به اجتماع عرضه کنیم، نشان خامی و خودخواهی است. اما ویراستاری هم که بدون رجوع به صاحب اثر به ویرایش اثر رو می‌آورد، متنی منزوی را به یک انزوای دوم می‌برد، روشی نادرست و ناخوشایند که با این حال باب است. چرا؟

واقعیت این است که در جامعه شرقی، «تصحیح» دیگران بر اساس اندیشه و معیار خودی - باری تصحیح سرخود دیگران - در ریشه منشی است با سن و سنتی به معنی عین کلمه توراتی، منشی که بر بستر مساعد اجتماعی آحادش خودباور، در فرد رنگ تکلیف به خود می‌گیرد و در دولت رنگ کفالت بر فرهنگ همگانی. این کفالت با پیدایش صنعت چاپ و فراگیر شدن کتاب، یک نهاد اداری هم می‌یابد، نهادی رسمی که نگاه مصححش در قبال هنر و ادبیات برای خود حق و توقایل می‌شود و روش و نتیجه کارش، سانسور یا در اصطلاح اداری آن ممیزی است. حال اما کار این نهاد در خود فروبسته، در خود فروبسته نمی‌ماند. بلکه شعاع‌وار در پیرامون خود موج می‌دواند. ممیزی بدل به فرهنگ می‌شود و سرایت می‌کند: مترجم می‌خواهد حاصل کارش بی‌مخاطب نماند، پس با توجیه یا بدون توجیه، خود ممیز خود می‌شود. ناشر می‌خواهد

دستمایه کارش از چرخش نیفتد و دائم در دالان دولتی در دوندگی نباشد، پس با توجیه یا بدون توجیه هر کتابی را نمی‌پذیرد. یا که خود تمایل به «پیشگیری» می‌یابد، آن هم بسا گاه بدون اطلاع دادن به صاحب‌قلم. چون هر چه باشد یک نهاد رسمی هست که بشود تقصیر را در نهایت به گردن آن انداخت و در پس آن پنهان شد؛ فقط هم که کتاب نیست. رسانه‌هایی چون روزنامه و مجله، مؤلف و مترجم بیشتری دارند، و مخاطب بیشتری هم. در نتیجه شرایط کاری تنگتری هم. وانگهی در عرصه ادبیات چیزی به عنوان حق تصنیف که به مالکیت معنوی عینیت ملموس و پایه‌ای حقوقی می‌دهد و به این ترتیب درک عملی، الزام‌آور و همگانی آن را ممکن بلکه ضروری می‌سازد، در ایران هنوز قبولی رسمی و اجرایی نیافته است. مجموعه این شرایط زمینه می‌سازد تا دخالت بی‌اذن و اجابت در متن غیر، امری نسبی بشود و گاه به گمان حتی خالی از عیب بیاید.

از جمله دیگر دلایل در توجیه و حتی رواج جرح و تعدیل یک‌طرفه ویراستاران در کار مترجمان، یقین که درصد بالایی ترجمه‌های آشکارا بی‌کیفیت است که هنوز هم به بازار فرهنگ هجومی حجیم دارند و جامعه ویراستاری کشور هم تاکنون البته و بدیهی است که سدی در مقابل آن نبوده است. بر این اضافه می‌شود ساده‌پسندی دامن‌گستری که در همپایی با افول پیوسته تیراژها ممکن است ناشری را به وسوسه ساده‌تر کردن متن در راه حفظ خواننده بیندازد. احتمالاً نظر به این عوامل است که بسیاری ناشرین در قراردادهای از پیش و یک‌سویه تدوین شده‌ای که صرفاً محض امضاء مقابل مترجم می‌گذارند (آن هم اغلب ماه‌ها بعد از آن که متن ترجمه را تحویل گرفته‌اند) تبصره‌ای هم می‌آورند مبنی بر این که حق ویرایش نهایی را مال خود می‌دانند.

از حیث روانشناختی هم که نگاه کنیم، ویراستار در روند شکل‌گیری ترجمه و چاپ کتاب در جایی ایستاده است که به واسطه آن جا ممکن است امری خاص بر او مشتبه شود. او در پایان کار مترجم و در مرحله صیقل نهایی متن ایستاده است، آن هم در مقام وکیل و معتمد ناشر. حال نیم‌جویی خودپسندی، که در این مملکت کم هم یافت نمی‌شود، کافی است این گمان برش دارد که معلمی است که از دست شاگرد مدرسه انشایی را برای تصحیح تحویل گرفته است. این گمان خاصه وقتی شکل و شدت می‌یابد که این یا آن ناشر، فردی صاحب نام را صرفاً از سر انگیزه تبلیغاتی و تجاری به عنوان ویراستار کنار نام مترجم بنشانند. این جاست که بسا پیش می‌آید که یکبار مترجم

خود را در مقابل عمل انجام گرفته می‌بیند و گاهی دیرتر از آن که جای جبرانی مانده باشد، درمی‌یابد که با متنش مثل متنی صاحب‌مرده رفتار کرده‌اند، آن هم مرده‌ای بدون وصی و وصیت‌نامه، چیزی نه کم نه بیش از این.

نهضت ترجمه در ایران مبنای آکادمیک و دانشگاهی ندارد. تاریخچه این نهضت نشان می‌دهد که بیشتر مترجمان دهه‌های اخیر و معرفان مدرنیت ادبی جهان به هر کجا هم که رسیده‌اند، همه بر پایه خودآموزی بوده است و به هر کیفیتی هم که دست یافته‌اند، دود چراغ خورده همت خویش‌اند. کمتر هست مترجمی که از همان ابتدای کار خود پخته و کامل بوده باشد. و می‌دانیم هم که هنوز درصد ترجمه‌های بد یا حتی دون‌شان نشر، بسیار بالاست.

در این میان وضع ویراستاری از چه قرار است؟ آیا دست کم امر ویراستاری در این کشور از پشتوانه آکادمیک برخوردار هست؟ یا که در این حیطة هم همت خودی دستمایه کار قرار می‌گیرد؟ و اگر به گفته هلدلین هنر تنها به استاد است که نان می‌بخشد، چند ویراستار هست که به راستی از استادی خود شاد باشد؟ و پیش نیاید که محض نمونه صفت فاعلی «فزاینده» را در توصیف خستگی به کار بگیرد، یا- به گفته یکی ارجمند- خلیفه‌ای را که از گستاخی رعیت خود «طیره» شده است، «تیره» بپندارد؛ جایی که خلیفه اگر طیره شد، ممکن است سرخ شود، ولی «تیره» نمی‌شود؛ و خستگی هم خود «فزاینده» خود نیست، بلکه فقط می‌تواند فزاینده چیز دیگری، مثلاً بی‌تابی باشد.

خروشچف، رهبر شوروی سابق روزی گفته بود سوسیالیسم یک نظام اجتماعی مطلوب است. با این حال اگر مردم آن را نخواستند، تحمیلش توجیهی ندارد. این یک اصل کلی اخلاقی است و بر امر ویراستاری هم شامل؛ خواهی ویراستار در کار خود استاد باشد یا نباشد. یعنی اگر هم بر اساس رأی خود بر کیفیت ترجمه‌ای بیفزاید، باز شاید مترجم راضی نباشد که در ضعف خود بر مردم غیر تکیه کند، راضی نباشد با چوب زیر بغل دیگران راه برود. بلکه ترجیح بدهد از چاپ ترجمه‌اش بگذرد. چه کسی گفته است که هر مترجمی حاضر است با قبول هر منت و شرطی به «تصحیح» ترجمه‌اش تن بدهد؟ طلب ویرایشی مستدل، حقی به دور از چانه و بهانه است. انگ و سواس و خرده‌بینی زدن بر این حق، نشان خامی در درک حقوقی این امر است. ویرایش بدون اذن و اجازه با هر توجیه و دلیلی هم که باشد، خدشه بر یک اصل

اخلاقی است که در ماهیت و مطلقیت خود اساساً ربطی به ادبیات ندارد، بلکه از مقوله رعایت امانت است.

ویراستاری چیزی نیست مگر بازخورد اجتماعی دادن به کار مترجم؛ مگر پرسش و پاسخ، تشکیک و رفع تشکیک متقابل میان مترجم و ویراستار. این همکاری باز ضروری تر می شود وقتی که ویراستار به زبان متن اصل آشنا هم نباشد. جایی که بیشتر ویراستاران حوزه نشر صرفاً انگلیسی دانند، دیده شده است که آشکارترین کج فهمی هم در ترجمه متنی آلمانی، به راحتی از غربال این یا آن ویراستار گذشته است. به هر روی دست کم زبان آلمانی در دستگاه ناشران ایرانی هنوز هم به نسبت غریب است.

مترجم به حسب ذات کار خود نماینده زبان بیگانه است و ویراستار هم مدافع هنجارهای زبان بومی. در داد و ستد میان زبان‌ها، این دو چه بسیار که از هم می‌توانند بیاموزند. چه شرایط ذهنی و عینی بر دنیای نشر حاکم است که تفاهم دو «اهل کتاب» را تا این حد مشکل می‌کند؟

اما حاشیه‌ای بر پدیده ساده‌پسندی

درکی منطقی می‌گوید چشمه آب که خشکید، باغبان هم باغ را ترک می‌گوید. (واقعیت این است که چشمه نشر می‌خشکد و یکی از نشانه‌های آن از دست رفتن ارج مترجم در چشم ناشر است که او را عرضه‌کننده متاع بی‌مشتی می‌بیند و رفتاری بر همین اساس هم با او در پیش می‌گیرد، آن هم جایی که چرخ نشر در سراغاز خود از جمله با کار اوست که به حرکت در می‌آید.) باری، در روزگاری که روز به روز خوانندگان بیشتری ترک مطالعه می‌کنند، علت‌های این مشکل را در جاهایی دیگر باید جست، به هم‌چنین چاره آن را. رجحان دادن گسترده به متون ساده، در رفع این مشکل چندان کارساز نیست. زیرا تاریخچه مطالعه نشان می‌دهد ساده‌پسندی و مشکل‌پسندی هر دو پدیده‌های دیرزیستی هستند که به ندرت دچار نوسان‌های محسوس می‌شوند. گوته که تمام آثارش مشکل‌پسندانه است، در روزگار خود، یعنی بیش از دویست و پنجاه سال پیش، گله می‌کرد که کتاب‌های ساده‌پسند پرفروش‌ترند. او خود این‌گونه کتاب‌ها را «آب زیپو» می‌خواند و استدلالش هم برای این نامگذاری این که آب زیپو ارزان است و در نتیجه خریدار بیشتری دارد. در روزگار او که کتاب این همه رقیب قدرتمند صوتی و تصویری نداشت که بخواهیم گناه را به گردن آن‌ها بیندازیم. از طرفی امروز هم که این همه رقیب قدرتمند صوتی و تصویری در برابرش قد علم کرده‌اند، باز کتاب

مشکل پسند نویسنده‌ای مانند گوته روی زمین نمانده است. از خود پرسیم از گوته تا دانته، از نظامی تا کافکا، کدام ادیب ادیب بود و چه شاهکاری می‌توانست بیافریند اگر که می‌خواست ساده‌پسندی را معیار رابطه خود با خواننده قرار دهد؟ آیا به راستی چنین نیست که درست برعکس، اثر مشکل‌پسند است که در نهایت بر زمان دوام می‌آورد؟ پس دنبال علت‌های افت میزان مطالعه باید که در جاهایی دیگر گشت.

بار دیگر چکیده‌ای نموداری:

- متن ترجمه تنها وقتی بهنگام بازخورد اجتماعی می‌یابد که پیش از چاپ از نگاه غیر بگذرد.
- راه سالم بازخورد بهنگام، در شرایط نبود هر امکان دیگر، همکاری ویراستار با مترجم است.
- ویرایش تنها وقتی امکان‌پذیر می‌شود که ترجمه از حداقل کیفیت برخوردار باشد. ویرایش ترجمه بدون کیفیت از ترجمه دوباره آن بارها دشوارتر است.
- برای مترجمی که در طی مراحل نخست ویرایش، خود به ضعف‌های خود وقوف بیابد، اشاره و ارائه نمونه رهگشاتر از ویرایش یک‌سویه و سراسری توسط غیر است و می‌تواند ویرایش را چند مرحله‌ای، پرتفاهم‌تر و کم‌هزینه‌تر کند. مهم‌تر آن‌که با این شیوه، استقلال مترجم بیشتر حفظ خواهد شد.
- نگاه در ضمن اقتصادی به کتاب، حق مشروع ناشر است و می‌تواند حتی معیار غایی او باشد.
- نگاه در ضمن فرهنگی به کتاب، حق مشروع مترجم است و می‌تواند حتی معیار غایی او باشد.
- مالکیت معنوی در نهایت از آن مترجم است، همچنان که قبول یا رد متن از اختیارات بی‌تعارف ناشر.
